

پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال چهل و نهم، دوره جدید، سال پنجم
شماره دوم (پیاپی ۱۸)، تابستان ۱۳۹۲، ص ۹۳-۱۱۲

واکنش و عملکرد شعب طریقت نعمت الهیه به جنبش مشروطه خواهی

هادی پیروزان*

چکیده

در جریان انقلاب مشروطه، گروه‌های اجتماعی گوناگونی اعم از روشنفکران، علماء، اصناف و صوفیان نقش‌آفرینی کردند. برخی از اعضای این گروه‌ها، در پی انقلاب مشروطه به صف هواداران انقلاب پیوستند و برخی دیگر هم یا به جبهه مخالفان گرویدند و یا مشی کاملاً بی‌طرفانه‌ای برگزیدند. صوفیان و درویشان نیز از جمله طیف‌هایی بودند که در این حادثه نقش داشتند. شعب مختلف نعمت الهیه از جمله صوفیانی بودند که در جریان انقلاب مشروطه منشأ اثر شدند. در پژوهش حاضر در ابتدا جهت‌گیری اجتماعی و سیاسی هر یک از چهار شعبه طریقت نعمت الهیه یعنی طریق صفی‌علیشاهی، گنابادیه، کوثر‌علیشاهی و مونس‌علیشاهی نسبت به مشروطه بررسی شده. و در ادامه به مسئله اساسی پژوهش حاضر، یعنی دلایل متفاوت بودن رویکردهای هر یک از این شعب به مسئله انقلاب مشروطه پرداخته شده است. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که سه عامل: طبقه اجتماعی هواداران سلسله، رهبری سلسله و فضای اجتماعی - سیاسی مراکز سلسله‌ها، در اخذ جهت‌گیری‌های سیاسی متفاوت این شعبه‌ها بیشترین سهم را داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی

انجمن اخوت، انجمن اسلامی، صمدخان، مریدان

* دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شیراز h.pirouzan1445@yahoo.com

مقدمه

گروه‌ها و قشرهای گوناگونی اعم از روشنفکران، علما، اصناف، اشراف در جریان حوادث منجر به مشروطه در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران ایفای نقش کردند. در باب نگرش و رفتار سیاسی اغلب این گروه‌ها، پژوهش‌ها و کتب بسیاری به انجام رسیده است. اما یک گروه اجتماعی که علی‌رغم اهمیت آن در مباحث انقلاب مشروطه، به میزان زیادی عملکرد آنها در جریان این رویداد، مغفول مانده، صوفیان و به ویژه شعب مختلف نعمت‌اللهیه اند. این فرقه با اهمیت ترین سلسله صوفیانه‌ای بود که بعد از برافتادن صوفیان در صحنه اجتماعی سیاسی ایران حضور داشت. بعد از عنایت و توجه فوق‌العاده محمدشاه قاجار به مشایخ این طریقت، به تدریج آثار فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی ایشان در تاریخ ایران خود را نشان داد. حضور هر چه بیشتر طریقت نعمت‌اللهیه و تأثیرگذاری آن بر جامعه ایران، تا انقلاب مشروطه و بعد از آن نیز همچنان ادامه یافت. و گروه‌های قابل توجهی از مردم عادی، اصناف، اشراف و حتی تحصیل کرده‌ها، متأثر از سیاست‌های این طرائق بودند. به درستی انقلاب مشروطه و حوادث پس از آن را می‌توان به مثابه آزمونی برای سنجش میزان تأثیر نفوذ کلام این طریقت در بین جامعه ایرانی قلمداد کرد. پژوهش حاضر درصدد است که ضمن تشریح و توصیف فعالیت‌های شعبه‌های مختلف این سلسله در جریان انقلاب مشروطه، به دلایل تفاوت خط مشی سیاسی ایشان پردازد. در پرتو چنین رویکردی، در بررسی و مطالعه شعبه‌های مختلف طریقت نعمت‌اللهیه، به منظور یافتن دلایل چرایی تفاوت نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی، به سه عامل توجه شده است: ۱. طبقه و خاستگاه هواداران و مریدان ۲. رهبری طریقت و ارتباط آن با دولت و مردم ۳. فضای

فکری حاکم بر شهری که مرکز و خانقاه شعب مختلف طریقت در آن قرار داشتند.

پیشینه تحقیق

نعمت‌اللهیه یکی از سلسله‌های صوفیانه شیعی و منسوب به بنیانگذار آن، شاه نعمت‌الله ولی است. وی در سال ۷۳۱ هـ.ق/۱۳۳۰م در حلب متولد شد و یکصد سال بعد، در ماهان کرمان وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد. در دوره صفوی، به سبب سخت‌گیری‌های بسیاری که بر فرقه‌های مختلف صوفیان شد، فرقه نعمت‌اللهیه نیز، به مانند سایر سلسله‌های متصوفه، از ایران خارج شد و تعلیم و ترویج تعالیم خویش را در هند دنبال کرد. اعضای این فرقه در عصر کریم خان و با مهیا شدن فضای فکری و اجتماعی مناسب، به ایران بازگشتند تا فعالیت‌های خویش را از سر گیرند. فضای اجتماعی پس از برافتادن صوفیان تا اندازه‌ای توانست به مدد ایشان بیاید و موجب گردید عده قابل توجهی از مردم، به شوق رسیدن به آرامش روحی پس از سال‌های پر آشوب به آنها بپیوندند (نایب‌شیرازی، ۱۳۴۵: ۱۷۱/۳) اما دیر زمانی نگذشت که با مخالفت شدید علمای شیعه روبرو شدند و مشایخ سلسله دچار قتل و غارت و تبعید گردیدند (بهبهانی، ۱۴۱۲: ۴۴/۱). روی کار آمدن قاجارها هم تغییری در اوضاع فرقه ایجاد نکرد و به ویژه فتحعلی‌شاه، با همکاری علمای شیعه، سال‌های مصیبت‌باری را برای نعمت‌اللهیه رقم زد (شیروانی، ۱۳۴۸: ۲۷۸-۲۷۷). اولین انشعاب این سلسله هم در زمان فتحعلی‌شاه قاجار روی داد. بدین نحو که بعد از مرگ مجذوب علی‌شاه، قطب سلسله، در سال ۱۲۳۹ قمری / ۱۸۲۴م میان دو تن از یاران او، به نام‌های مست‌علیشاه (م. ۱۲۵۳/ق ۱۸۳۷م) و کوثرعلیشاه (م. ۱۲۴۷/ق ۱۸۳۱م)، اختلاف افتاد و سلسله

منورعلیشاه جدا گردید و خود ادعای قطبیت کرد (دیوان بیگی، ۱۳۶۵: ۱۰۳۴/۲-۱۰۳۳). بدین ترتیب، بعد از رحمت‌علیشاه، درویشان نعمت‌اللهیه این انشعاب، خود به سه دسته تقسیم شدند:

۱. دسته‌ای که به حاج محمد کاظم اصفهانی (سعادت‌علیشاه) دست‌ارادت دادند که بعد به نام سلسله گنابادیه معروف شدند.

۲. پیروان حاج آقا محمد شیرازی (منورعلیشاه) که به نام سلسله مونس‌علیشاهی مشهور گشتند.

۳. پیروان حاج آقا میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفی‌علیشاه که به نام سلسله صفی‌علیشاهی یا انجمن اخوت معروف بودند (همایونی، ۱۳۵۸: ۲۰۶).

این سه انشعاب از مست‌علیشاهی در کنار سلسله کوثرعلیشاهی، چهار شعبه از طریقت نعمت‌اللهیه را تشکیل می‌دادند. ناصرالدین شاه هر چند به مانند پدرش دلبسته نعمت‌اللهیه نبود؛ اما به هیچ عنوان سخت‌گیری‌های فتحعلی‌شاه را هم نسبت به ایشان اعمال نکرد. اما مظفرالدین شاه، به طور کل در برخورد با اینگونه مسائل از تسامح و تساهل بیشتری برخوردار بود و لذا این چهار فرقه در جریان انقلاب مشروطه، در فضای اجتماعی و سیاسی ایران حضور داشتند و توانستند منشأ اثر گردند.

صفی‌علیشاهی و انقلاب مشروطه

میرزا محمد حسن اصفهانی، ملقب به صفی‌علیشاه، پس از درگذشت رحمت‌علیشاه (۱۲۷۸ق/۱۸۶۱م) به تهران آمد. ابتدا در خانه‌ی محقر و کوچکی به ارشاد مشغول بود تا اینکه یکی از مریدان خاص وی، به نام شاهزاده محمد میرزا سیف‌الدوله، نوه فتحعلی‌شاه، قطعه زمینی به مساحت دو هزار زرع برای بنای خانقاه تقدیم او نمود (صفایی، ۱۳۴۴: ۱۳۷/۱). بعد از عنایت آن

نعمت‌اللهیه به دو شعبه مست‌علیشاهی و کوثرعلیشاهی تقسیم شد (همایونی، ۱۳۵۸: ۱۸۱-۱۷۲). با روی کار آمدن محمد شاه قاجار که خود تمایلات صوفیانه داشت، اوضاع تا اندازه زیادی به نفع این سلسله رقم خورد و مشایخ آن به مقامات درباری و دیوانی رسیدند (هدایت، ۱۳۸۵: ۸۱۷/۱۰). موقعیت برجسته صوفیان نعمت‌اللهیه در آن سال‌ها، آزادی عمل ایشان در ترویج آداب صوفیانه و تشویق بزرگان مملکت به پیوستن به جرگه درویشی، سبب گردید که این فرقه در بین شاهزادگان و اعیان نفوذ کرده، به فرقه‌ای کاملاً اشرافی تبدیل گردد. نکته مهم دیگری که در حفظ موقعیت این سلسله بسیار با اهمیت بود، پیوستن عده‌ای از علماء و فقهای نامی در اواخر عهد فتحعلی‌شاه به این فرقه بود. این مسئله که سبب ساز تلفیق شریعت و طریقت گردید، در کم کردن سؤطن علمای مخالف صوفی‌گری بسیار مؤثر واقع شد (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۲۰۳). دلایل یاد شده باعث گردید که نعمت‌اللهیه به نفوذ خویش در بدنه جامعه ایرانی عصر قاجار در سال‌های بعد نیز ادامه دهد. و لذا با حفظ جایگاه و موقعیت اجتماعی خویش توانست در جریان انقلاب مشروطه هم منشأ اثر گردد. در دوره ناصرالدین شاه، دومین و در واقع آخرین انشعاب سلسله نعمت‌اللهیه نیز رخ داد و در پی مرگ رحمت‌علیشاه^۱ در سال ۱۲۷۸ق/۱۸۶۱م نعمت‌اللهیه به چهار شعبه: صفی‌علیشاهی، گنابادیه، کوثرعلیشاهی و مونس‌علیشاهی تقسیم گردید (همایونی، ۱۳۵۸: ۲۰۶). پس از فوت رحمت‌علیشاه، در قطبیت و جانشینی سلسله نعمت‌اللهیه اختلاف افتاد و سلسله نعمت‌اللهیه مست‌علیشاهی دچار تفرقه و انشعاب گردید. دو نفر از مریدان رحمت‌علیشاه، به نام‌های محمد کاظم اصفهانی (سعادت‌علیشاه) و حاج آقا محمد شیرازی (منورعلیشاه) عموی رحمت‌علیشاه مدعی جانشینی شدند. بعداً نیز حاج آقا میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفی‌علیشاه از

شاهزاده بود که او در تهران برای خود نام و آوازه‌ای کسب کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۲۹۳). چنانچه جمع کثیری از اصناف و شاهزاده‌ها و اشخاص برجسته عصر ناصری به وی گرویدند (نایب‌شیرازی، ۱۳۴۵: ۴۴۶/۳؛ ملک‌المورخین، ۱۳۸۶: ۳۵۴/۱). در بین درباریان نیز اشخاصی چون میرزا ابوتراب خان نظم‌الدوله که در زمان مظفرالدین شاه مدتی رئیس شهربانی شد، میرزا نصرالله خان دبیرالملک، موچول‌خان، اعتمادالسلطنه (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۶ش: ۲۱۷) و میرزا علی اکبر خان شیدا به او سر سپرده بودند (صفایی، ۱۳۴۴: ۱۳۸/۱). رفت و آمد شخصیت‌های برجسته درباری و عده‌ای از شاهزادگان به خانقاه صفی‌علیشاه، به یک امر کاملاً عادی تبدیل شده بود (هدایت، ۱۳۶۱: ۱۰۷؛ ملک‌المورخین، ۱۳۸۶: ۴۹/۱؛ بصیرالملک شیبانی، ۱۳۷۴: ۲۸۵). تا جایی که در مجالس و حلقه‌های ذکر شب جمعه‌ی او، نزدیک به دویست نفر از شاهزاده‌ها و اعیان حضور می‌یافتند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۶: ۱۵۹). این موضوع کم‌کم موجب نگرانی ناصرالدین شاه شد؛ لذا او ظهیرالدوله، وزیر تشریفات و داماد خود، را مأمور کرد که بدان محل رفت و آمد کند تا شاه را از آنچه در خانقاه می‌گذرد، مطلع گرداند. اما ظهیرالدوله نیز شیفته مجالس و منش صفی‌علیشاه شد و به طریقت نعمت الهی گرایید (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: چهل). در زمان سلطنت مظفرالدین شاه نیز، عده زیادی از درباریان، جزء مریدان صفی‌علیشاه بودند و علناً به او ارادت می‌ورزیدند. میرزا نصرالله خان دبیرالملک وزیر رسایل مظفرالدین شاه، شاهزاده عبدالعلی میرزای معتمدالدوله فرزند فرهاد میرزا معتمدالدوله (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۷۲)، میرزا محمود کرمانی از بزرگان عرفای کرمان، شمس‌العرفا، میرزا ابوتراب نظم‌الدوله (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: چهل و پنج) و تنی چند از شاهزادگان دیگر به او ارادت می‌ورزیدند و او را ولی زمان می‌دانستند. قدرت او در این سالها به

نحوی بود که در آثارش، وظایف اصلی مسئولین مملکتی اعم از حاکم، وزیر، سردار لشکر و... را شرح داده (صفی‌علیشاه، بی‌تا: ۲۵۵-۲۵۲) که بی‌تردید، نشان دهنده مراجعات بی‌شمار این گونه شخصیت‌ها به خانقاه او بوده است. توجه شاهزادگان قاجار به صفی‌علیشاه نشان از عظمت مقام او در این دوران دارد. افضل‌الملک که تاریخ چهار سال ابتدایی سلطنت مظفرالدین شاه را نوشته است در باب چهارم کتاب افضل‌التواریخ خود در «ذکر اشخاص معروف محترمی که در ایران، در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م رحلت یافته‌اند»، از صفی‌علیشاه نیز نام برده، در باب او می‌نویسد: «... سایر مرشدان و سرسلسله‌ها در تهران، چندان عظمت و رونقی نداشتند؛ مگر جناب صفی‌علیشاه که بساط عرفان را مبسوطاً گشاده، سلسله نعمت الهی به او گرویدند و او را ولی زمان دانستند...» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۷۲). علاوه بر خیل عظیم هواخواهان حکومتی، آنچه سبب شده بود که صفی‌علیشاه با آرامش به فعالیت صوفیانه‌ی خویش بپردازد و با مخالفت علماء و مأموران دولتی روبرو نگردد، سلوک عرفانی و رفتار متعادل او بود. صفی‌علیشاه با وجود اینکه از پیران طریقت و از پیشوایان تصوف و عرفان بود، در علم حدیث و تفسیر قرآن نیز تبحر ویژه‌ای داشت. افضل‌الملک در این باره می‌نویسد: «...صفی‌علیشاه چندین سال در تهران پیر طریقت و رئیس متصوفه بود... از او در تصوف کلمه باطلی شنیده نشد، که مخالف شرع مبین باشد. مهدویت دوری و نوعی که در نهان جزء مذهبی تصوف است، ابداً از او اظهار نشد. به این جهت طرف رد و لعن علمای شرع واقع نگشت» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۷۶). لذا اقدامات صفی‌علیشاه در زمینه شریعت و حمایت افراد برجسته مملکتی و تعامل خوب او با علماء و فقهای شیعه، بستر مناسبی به منظور به انجام رساندن

سلطنت واقعی را آنجا دیده‌ام... هر گاه اعلیحضرت [مظفرالدین شاه] جشن سالانه فقرا را ببینند تصدیق خواهند فرمود که پادشاهی معنوی با ظهیرالدوله است» (معیرالملک، ۱۳۶۱: ۱۱۲).

با به قطبیت رسیدن ظهیرالدوله، این فرقه بیش از پیش رنگ اشرافی به خود گرفت و به واقع بسیار متمایزتر از دیگر فرق نعمت اللہیہ شد. چرا که اکثریت درویشان این فرقه جزو اعیان و بزرگان دولت بودند (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۳۷۸). اشرافی شدن فرقه و گرویدن افراد برجسته سیاسی و فرهنگی به جرگه ایشان، خانقاه صفی‌علیشاهی را دیگر از حد خانقاه درویشان با کاربرد منحصرأ طریقتی خارج ساخت. اعضای فرقه را در آن سال‌ها، عمدتاً رجال تحصیل کرده، سیاست‌مداران، صاحبان مناصب و مشاغل دولتی و همچنین هنرمندان و شعرای بنام تشکیل می‌دادند (محیط‌مافی، ۱۳۶۳: ۵۰-۴۹) که اکثراً به جهت جایگاه اجتماعی و سیاسی، آشنا به تفکرات و اندیشه‌های آزادی‌خواهانه بودند. بنابراین، ترکیب جمعیتی اعضای خانقاه، امکان اجتناب آنها از سیاست و دخالت ندادن افکار و برداشت‌های ترقی‌خواهانه خود در وظایف و جایگاه خویش را ناممکن می‌ساخت. لذا هدف اعضای این فرقه در به کارگیری اصلاحات از طبقات بالا و از جمله جایگاه خودشان بود و برای نیل به این آرمان، دست به تأسیس سازمانی با اهداف سیاسی و فرهنگی به نام انجمن اخوت زدند. هسته انجمن اخوت در دوران قطبیت صفی‌علیشاه و در عهد ناصرالدین شاه پی‌ریزی شد. اما در آن موقع، به سبب سؤظن دربار نسبت با ایجاد چنین تشکل‌هایی، جلسات انجمن به شکل مخفیانه و سرّی باحضور صفی‌علیشاه برگزار می‌شد (رائین، ۱۳۴۷: ۴۸۸/۳). تنها در انجمن اخوت و معدود انجمن‌های مخفیانه دیگر بود که سخنی از بیداری ملت به میان می‌آمد (مرسلوند، ۱۳۷۸: ۵۰). در آن سال‌ها، صفی‌علیشاه

فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی، برای جانشین او فراهم آورد. پس از مرگ صفی‌علیشاه در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م، ظهیرالدوله که در آن وقت وزیر تشریفات دربار بود، مطابق وصیت خود او، خلیفه و جانشین وی شد و ملقب به صفاعلیشاه گردید (ملک‌المورخین، ۱۳۸۶: ۴۹/۱). دوران مرشدی و قطبیت او به واقع سال‌های آسودگی هر چه بیشتر درویشان نعمت اللہیہ بود. «هیچ وقت هیچ مرشدی این طور از درویشان پرستاری نمی‌کرد. به بعضی سرمایه داد و آن‌ها را به کسب باز داشت، که به سهولت گذران آورند و مایه را زیاد کردند. بعضی را به بعضی ادارات معلم ساخت. و هر یک را به طوری شایان نواخت. نعمت‌ها برایشان گشود، و بر اعزاز هر یک افزود» (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۳۷۷). ظهیرالدوله علاوه بر اینکه سعی کرد درویشان طریقتش از رفاه نسبی برخوردار باشند، مانند مراد خود، صفی‌علیشاه، نیز بسیار کوشید که تعالیم طریقت باعث ایجاد اصطکاک با مبانی شریعت و به تبع آن با علماء نگردد (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۳۷۸). به جهت رفتار و عملکرد معتدلانه‌ی ظهیرالدوله و مرادش بود که این فرقه توانست مریدان بسیاری را جذب خانقاه خویش کند. ملک‌المورخین که معاصر اوست در باب تعداد هواداران ظهیرالدوله می‌نویسد: «مشهور است سیزده هزار نفر در طهران مرید دارد و در تمام ایران، قریب هشتصد هزار نفر می‌باشند» (ملک‌المورخین، ۱۳۸۶: ۴۹-۵۰/۱). در واقع فرقه صفی‌علیشاهی، نه تنها در بین تمامی فرق نعمت اللہیہ از همه پراوازه‌تر بود بلکه بی‌تردید معروف‌ترین فرقه صوفیانه زمان خویش نیز بود. گویی سلطنت ایران به دو قسم تبدیل شده بود: سلطنت دنیوی و سلطنت معنوی؛ و چنانکه ظفرالدوله - از صوفیان کوثرعلیشاهی بدخواه ظهیرالدوله و مشروطه - در پاسخ به سؤال مظفرالدین شاه درباره جلسات خانقاه می‌گوید: «بساط

به خوبی می‌دانست اگر بخواهد علناً اقدام به بسط و نشر افکار انجمن بکند، گرفتار مستبدین خواهد شد. اما با به حکومت رسیدن مظفرالدین شاه، ورق برگشت و انجمن اخوت در سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م توسط ظهیرالدوله و پس از کسب اجازه از شخص شاه و با مساعدت و همراهی صدراعظم وقت، میرزا علی اصغرخان اتابک به صورت رسمی و علنی شروع به فعالیت کرد (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۳۶۷-۳۶۸). ظهیرالدوله پس از کسب مجوز از شخص شاه، قسمت شمالی باغ خود، واقع در خیابان علاءالدوله را به مرکز انجمن اخوت تبدیل کرد. از جمله اهداف اساسی ظهیرالدوله، همچون مراد خویش صفی علیشاه، ترویج روح مساوات و درویشی و بی‌آلشی و آموزش همشینی و همدلی و برابرنگاری در پرتو فعالیت‌های مختلف اجتماعی، هنری و فرهنگی بود که به شکل نوین و دموکراتیک انجام می‌گرفت. ظهیرالدوله به خوبی از ناکارآمدی دولت و محرومیت ملت آگاه بود. او در خاطراتش با اشاره به ایل خمسه می‌نویسد: «بیچاره اهل خمسه، از فقر و بدبختی غالباً سخت و بی‌اساتر عورت و گدا بودند به طوری که از توی پهن اسب، جو برچیده می‌خورند و در این کار از یکدیگر سبقت می‌گرفتند» (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۱۱۴). لذا ظهیرالدوله تلاش داشت که با وارد کردن اصول مشروطه‌خواهی و انجام فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی در انجمن، نارسایی و ناکارآمدی نظام سیاسی موجود را از طریق این فعالیت‌ها نشان دهد و حکومت مشروطه را به عنوان طرحی نو برای اداره مملکت معرفی کند. سلسله صفی‌علیشاهی به زعامت ظهیرالدوله، با راه‌اندازی انجمن اخوت، قدم در راه مبارزه نظری در انقلاب مشروطه گذاشت. در افتتاح رسمی انجمن اخوت، ظهیرالدوله یکصد و ده نفر از رجال و نخبگان فرهنگی و اجتماعی را که اغلب روشنفکر، تحصیل‌کرده، فرنگ‌رفته، خواهان اصلاحات و آزادی‌خواه بودند، به مجلس افتتاحیه دعوت کرد.

ظهیرالدوله شعبه‌هایی از انجمن را نیز در سایر شهرستان‌ها دایر کرد و هر شهری که شمار اعضاء آن حداقل بیش از یازده تن بود، شعبه‌ای از انجمن تأسیس شد؛ از جمله در انزلی، سمنان، سنگسر، شهمیرزاد، کرمانشاه، ساری، شاهی، شیراز، خرم‌آباد، اصفهان، همدان و ... شعبات انجمن فعال بود (همایونی، ۱۳۵۸: ۳۳۷). از ابتکارات دیگر انجمن اخوت می‌توان به تأسیس مدارسی به سبک جدید در تهران و شهرستان‌ها، برگزاری تئاتر و ارکستر موسیقی در مجالس انجمن نیز اشاره کرد. همچنین انجمن در تهران و برخی دیگر از شهرستان‌ها مجله و روزنامه داشت. در تهران، نشریه ادواری «مجموعه اخلاق» از شعبان ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م و زیر نظر میرزا علی اکبرخان شیدا، شروع به کار کرد (ملک‌المورخین، ۱۳۸۶: ۲۲۵-۲۲۶). در این نشریه، برخی از آثار و افکار صفی‌علیشاه و ظهیرالدوله به چاپ می‌رسید و البته مطالب آن بیشتر بر محوریت اخلاق دینی بود تا مسائل سیاسی (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۳۶۷-۳۶۸). نشریه‌های شعبه‌های انجمن در شهرستان‌ها نیز، وظیفه نشر عقاید اجتماعی و سیاسی انجمن اخوت را برعهده داشتند. چنانچه در شیراز شخصی به نام عبدالکریم معروفعلی که چند سالی در تهران از مریدان صفی‌علیشاه بود و به فرقه نعمت‌اللهی وارد شده بود، روزنامه اخوت را به طور هفتگی منتشر می‌کرد (براون، ۱۳۲۷: ۶۷). وی هدف از انتشار این روزنامه را ترغیب مردم به جنبش و تحرک ذکر کرده و اضافه می‌نماید: «ابناء وطن عزیز را به تقدیم این ران ملخ ناقابل محرک جنبشی شویم» (وثوقی، کمالی‌سروستانی، ۱۳۷۷: ۲۱). اولویت کار فرهنگی بر امور سیاسی و لزوم اصلاحات از بالا از سیاست‌های کلی انجمن اخوت بود. باید توجه داشت که ظهیرالدوله و یارانش به جهت برخورداری از موقعیت و جایگاه بالای حکومتی و وابستگی ایشان به طبقه اشراف و شاهزاده‌گان قاجاری، به هیچ وجهی

بی‌تردید می‌توانسته متأثر از پایگاه و جایگاه اجتماعی خود او و طریقتش بوده باشد؛ اما در کل، ظهیرالدوله شخصیتی «دارای صفات عالیه و... بسی محترم [بود]» (رضازاده ملک، ۱۳۷۷: ۴۵) و برخلاف اغلب عمال حکومتی آن عصر، که میلی به مشروطه نداشتند، حاکمی آزادمنش بود و روش حکومتی عمال دیگر را مورد نکوهش قرار می‌داد. ظهیرالدوله پس از افتتاح و گشایش انجمن اخوت، همچنان به خدمت خود در دربار مظفرالدین شاه، در سمت وزیر تشریفات ادامه داد و در ضمن، تمام سعی خود را نیز معطوف به گسترش و تحکیم انجمن اخوت نمود. رونق و توسعه فزاینده انجمن، سبب بعضی سخن‌چینی‌ها علیه ظهیرالدوله گردید. به نحوی که به طور مثال، ظفرالدوله رئیس قراول‌های شاهی و از مخالفین مشروطه، خطاب به مظفرالدین شاه در باب وسعت کار انجمن می‌گوید: «بساط سلطنت واقعی را آنجا دیده‌ام و سخنان پر معنی را آنجا شنیده‌ام؛ هر گاه اعلیحضرت جشن سالانه فقرا را ببیند تصدیق خواهند فرمود که پادشاهی معنوی با ظهیرالدوله است» (معیرالممالک، ۱۳۶۱: ۱۱۲). این گونه سخنان که بی‌تردید اکثراً از روی حسدورزی و غرض بود، در نهایت سبب شد که در سال ۱۳۱۹ق/ ۱۹۰۱م، حکمرانی مازندران به ظهیرالدوله واگذار شود تا از پایتخت دور باشد. اما بروز مشکلاتی در آنجا سبب گردید که بعد از یک سال، دوباره به تهران باز گردد. در بازگشت به تهران مجدداً وزیر تشریفات شد؛ اما یک بار دیگر در سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م، به حکومت همدان منصوب شد (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: شانزده). در همدان ظهیرالدوله با برگزاری اولین انتخابات آزاد عمومی ایران، در جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴ق/ ۱۹۰۶م (دو ماه پیش از صدور فرمان اعطای مجلس)، نخستین انجمن ایالتی و ولایتی عهد قاجار را به نام «مجلس فواید عمومی همدان» تأسیس کرد (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۵۹)؛ و این

نمی‌توانستند و شاید هم نمی‌خواستند افرادی انقلابی باشند. و لذا نهایت تلاش‌های ایشان در انجمن اخوت ایجاد تغییراتی از بالا، در جهت دموکراتیک کردن حکومت بود. ظهیرالدوله، به عنوان رهبر انجمن؛ اساساً اعتقادی به انقلاب و حرکت و جنبش از طرف طبقات پایین جامعه نداشت. متأثر از این تفکر است که او در جریان حوادثی که منجر به دست خط مشروطه شد می‌نویسد: «چندی است صحبت لغوی در میان مردم جاهلی افتاده که نه طریق استعمال آن را می‌دانند و نه قوت و قدرت استقامت دارند؛ البته دولت صلاح آنها را بهتر می‌داند» (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۹۱-۹۰). حتی مراد او، صفی‌علیشاه، هم آنها را نصیحت کرده بود که «غوغای خلق و شورش مردم را هجوم پشه و مگس پندارید و قابل اعتنایی نشمایید» (صفی‌علیشاه، ۱۳۳۶: ۸). در واقع پابندی و اصرار آنها به اصلاحات از بالا و در درون حکومت، که بتواند از بروز انقلاب مردمی جلوگیری کند، هم می‌توانست جایگاه آنها را در بدنه و ساخت حکومت حفظ کند و هم قادر بود از قدرت استبدادی سلطنت بکاهد. رفتار سیاسی ظهیرالدوله، بر طبق نگرشی اصلاح‌طلبانه‌ای که به جهت جایگاه و وابستگی‌اش، تا حدود زیادی محافظه‌کارانه نیز به نظر می‌رسید، در برخی مواقع سبب می‌شد که او بر خلاف مشی آزادی‌خواهانه که بدان مشهور بود (آدمیت، ۱۳۵۵ش: ۴۷۴) رفتار کند. چنانچه هنگامی که در بحبوحه انقلاب مشروطه، حکمران همدان بود از همراهی علماء و مردم آنجا با متحصنین تهران جلوگیری کرد (تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۱۰۱)؛ با اینکه در اکثر مواقع، در منازعات سیاسی همدان «روی دل به سوی مردم داشت» (آدمیت، ۱۳۵۵ش: ۴۶۳). در گیلان هم سیاست او بر پایه مدارا و میانه‌روی و محافظه‌کاری بود (نک. آدمیت، ۱۳۵۵: ۴۷۶). با وجود این، در بررسی عملکرد او در مقام حکومتی، گاه دوگانگی‌های ملموسی خودنمایی می‌کند که

الگوی بود که ظهیرالدوله به عنوان فردی اصلاح طلب، به منظور دموکراتیک شدن حکومت، بدون هزینه خاصی پیشنهاد داد. اما کار آن چنان که انجمن اخوت می‌خواست پیش نرفت و به تدریج، خواسته‌های انقلابی نمود پیدا کرد و اصلاحات مد نظر انجمن اخوت به انقلاب تبدیل شد. با همه محافظه‌کاری‌هایی که انجمن اخوت و شخص ظهیرالدوله در پیش گرفته بودند، پس از به ثمر رسیدن انقلاب و فرمان اعطای مجلس توسط مظفرالدین شاه، ظهیرالدوله نتوانست شادی خود را از به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه ابراز نکند. هر چند او این اقدام را نتیجه‌ی لطف شاه و نه خواست مردم می‌دانست و لذا از شاه تجلیل کرد و طی بیانیه‌ای در استقبال از صدور فرمان و دستخط مشروطیت نوشت: «از آنجایی که هر امری نتیجه اتحاد آراء انام و دوام هر بنایی، به امداد و اتفاق جمهور خاص و عام است... پس در این عصر سعادت حصر که اثر تربیت از هر گوشه ظاهر و نور تمدن از هر کناره باهر... و قصر خودسری و خودخواهی رو به ویرانی گذاشته و اراده همایون ملوکانه بر این تعلق گرفته که مصداق و شاورهم فی الامر... را در مملکت رواج دهند...» (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۱۴۶). با همه محافظه‌کاری‌ها و مراعاتی که انجمن اخوت در جریان مشروطه از خود نشان داد، در جریان به توپ بسته شدن مجلس به فرمان محمدعلی شاه و شروع استبداد صغیر، انجمن اخوت که گرایش رئیس و اعضای آن به مشروطیت بر کسی پوشیده نبود، مورد قهر محمدعلی شاه واقع شد و به فرمان او بلافاصله بعد از بمباران مجلس، خانه ظهیرالدوله را که مقر انجمن اخوت بود، ویران ساختند و کتابخانه و دیگر اموالش را به غارت بردند (تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۱۲۷) و فرزندش ظهیر السلطان هم جزء بازداشت‌شدگان معروف باغ شاه بود (براون، ۱۳۳۸: ۲۱۸). هر چند در روزهای بعد، شخص محمدعلی شاه از این اتفاقات عذرخواهی کرد و

ضمن فرمان آزادی ظهیر السلطان، دستور داد که هر کس اموالی از خانه ظهیرالدوله به غارت برده برگرداند (تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۱۲۷). با این حال، پس از انهدام و غارت مقر انجمن اخوت، جلسات و گردهمایی‌های درویشان نعمت الهی هم تعطیل شد و اغلب ایشان گوشه‌ی عزلت و انزوا برگزیدند و حتی برخی درصدد مهاجرت از ایران برآمدند (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۳۹۲-۳۹۱). ظهیرالدوله که حکومت محمدعلی شاه را منطبق بر خواست و مرام آزادی‌خواهی خود نمی‌دید، برای کمک به مجاهدین تلاش‌هایی کرد. در جریان حوادثی که به فتح تهران منتهی شد، ظهیرالدوله عده‌ای از سواران بختیاری امیر مفخم را در خانه خود جای داد و در مجهز کردن ایشان تلاش داشت (تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۲۶۷). همچنین پس از پیروزی مجاهدین بر محمدعلی شاه و خلع وی، انجمن اخوت اقدام به برگزاری «جشن نصرت ملی» کرد و برای مجروحین و خانواده‌های مجاهدان اعانه جمع کرد (رائین ۱۳۵۷: ۵۰۳-۵۰۲). همچنین انجمن به رهبران و سرداران مشروطه نیز، مدال‌هایی با آرم انجمن اعطا کرد (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۴۴۸-۴۴۴). بعد از پایان دوران استبداد صغیر و برپایی دولت مشروطه، انجمن اخوت در پرتو تمایل و توجهات احمدشاه و ولیعهد او، محمد حسن میرزا، دور جدیدی از حیات و فعالیت‌های خود را آغاز کرد که تا دوره پهلوی نیز ادامه داشت.

گنابادیه و انقلاب مشروطه

بعد از درگذشت محمدکاظم تنباکوفروش، ملقب به سعادت علی‌شاه در ۱۲۹۳ق/۱۸۷۶م، حاج ملا سلطانه‌علی گنابادی به جانشینی او منصوب شد و نام سلسله به اعتبار او به گنابادیه معروف شد (همایونی، ۱۳۵۸: ۲۰۸؛ ملک المورخین، ۱۳۸۶: ۵۰/۱). وی از بزرگان علما و عرفای قرن چهاردهم هجری بود که

که بعضاً علماء بر تعالیم آنها می‌گرفتند و به بهانه آن، صوفیان را سرکوب می‌کردند، در امان باشند. در واقع یکی از شیوه‌هایی که سبب شد با وجود همه مشکلات، بتوانند بی‌وقفه به حیات خود ادامه دهند اختیار کردن همان شیوه و مشی شریعتی - طریقتی بود. اما سر سلسله گنابادیه به پشتوانه دارا بودن از هواداران بسیار در سراسر ایران، بر خلاف مشایخ سلفش آن‌چنان که باید، به دنبال شریعت‌گرایی و جلب نظر علماء نبود و بسیار بی‌مهابانه‌تر از سایر فرق صوفیه، عمل کرد و از بیان تعالیم و عقاید صوفیانه‌ای که منجر به ایجاد دشمنی‌ها با عالمان شریعت می‌شد، ابائی نداشت. چنانچه افضل‌الملک از مورخان معاصر وی، سیر و سلوک عرفانی حاج ملاسلطانعلی گنابادی را مخالف با شریعت و متشرعان دانسته بیان می‌کند: «... از ملاسلطانعلی، [...] بعضی فسادها و مطالب کج و معوج کراراً به تواتر شنیده شده است، که از جانب صفی‌علیشاه شنیده نشده است» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۷۶). از جمله این گونه اقوال این بود که به طور مثال خود را نایب خاص امام عصر می‌دانست. و مشهور است که هر وقت حاج ملاسلطانعلی پا از خانه بیرون می‌گذاشت «مردان در حضورش به خاک می‌افتند تا اجازه ندهد سر از خاک بر نمی‌دارند» (ملک‌المورخین، ۱۳۸۶: ۵۱/۱). امثال این گونه صحبت‌ها و عقاید بود که روحانیت شیعه را نسبت به حاج ملاسلطانعلی گنابادی و هوادارانش بدگمان کرد و کار به جایی رسید که مراجع برجسته شیعه، همچون میرزا حسین نجل میرزا خلیل و آخوند خراسانی در سال ۱۳۱۹هـ.ق/۱۹۰۱م حکم به بی‌دینی و گمراهی او و مریدانش دادند (ملک‌المورخین، ۱۳۸۶: ۶۴۸/۱). نوع سیر و سلوکی که حاج ملاسلطانعلی گنابادی در پیش گرفت و به جهت آن برای خود و طریقتش دشمنان سرسختی چون علمای شیعه به وجود آورد، بدون تردید

«جامع علوم معقول و منقول و ظاهر و باطن بوده است» (مدرس، ۱۳۴۹: ۴۳۱/۱). اعتمادالسلطنه، معاصر ملاسلطانعلی، در المآثر و الآثار نوشته: «الحاج ملاسلطانعلی جنابدی ما بین ظاهر و باطن فراهم آورده و معقول و منقول توأم ساخته، می‌گویند امروز در طریقت عده‌ای به او دست می‌دهند و سر می‌سپارند. مقارن جمع و تألیف این فهرست شریف از حج بازگشته به تهران فرود آمد از فقیه فاضل‌الی عارف کامل هر که او را دیده پسندیده و به مراتب دانش و آگاهی اش پی برده» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۲۳۹).

حاج ملاسلطانعلی گنابادی در دوره سلطنت مظفرالدین شاه هم، ریاست فرقه درویشان نعمت‌اللهیه گنابادی را بر عهده داشت. مقام و جایگاه او در بین هواداران طریقت نعمت‌اللهیه آن‌چنان در سراسر ایران قابل احترام و گسترده بوده که تنه به تنه مقام پادشاهی ایران می‌زده است. افضل‌الملک در باب بزرگی او در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م می‌نویسد: «کنون هم، [۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م] مقتدرتر از سلطان زمان [مظفرالدین شاه] در گناباد، وطن اصلی خود که جزء خراسان است، به احترام نشسته؛ باب خانه‌اش محط رجال است. از جمیع ولایات ایران، برای او نقداً و جنساً هدایا و تحف فرستاده می‌شود. و مردم از هر طرف، به سوی او می‌روند و ارادت به آنجناب می‌ورزند» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۷۶). ملک‌المورخین نیز در باب بزرگی او می‌نویسد: «در ۱۳۲۳هجری [۱۹۰۵م] اسمش عالمگیر شده و پیروانش از اطراف برای او نذورات می‌فرستند» (ملک‌المورخین، ۱۳۸۶: ۵۱/۱). او حتی در این سال‌ها نایبی هم در تهران داشته که به امور مریدان او در تهران رسیدگی می‌کرده است.

از اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه بود که فقها به قطیعت طریقت نعمت‌اللهیه رسیدند و خیلی تلاش کردند که میان شریعت و طریقت آشتی برقرار کنند تا از ایراداتی

طریقت توسط عده‌ای نامعلوم به قتل رسید (همایونی، ۱۳۵۸: ۲۱۶).

مونس‌علیشاهی و انقلاب مشروطه

طریقت مونس‌علیشاهی در شیراز و با شیخیت منورعلیشاه (م ۱۳۰۱ق/۱۸۸۴م)، از احترام و نفوذ بالایی در بین مردم و حکام برخوردار بود. پسر او علی آقا ذوالریاستین که بعد از پدر جانشین او گردید نیز، مانند پدر در شیراز از احترام و توجه بالایی برخوردار بود. ظل‌السلطان در کتاب خود جایگاه او را که همعصرش نیز بود این گونه شرح می‌دهد: «سلسله حاج آقا محمد [منورعلیشاه] متصل شد به علی آقا پسرش [که] علی‌التقد، زنده و موجود است - پسری دارد، دستگاهی دارد، و در اصفهان ساداتی دارد، خلیفه و وصی برای خود دارد...» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۲۸۴/۱). حاج علی آقا ذوالریاستین (وفاعلیشاه) به دلیل داشتن ویژگی‌هایی از قبیل: جایگاه مردمی، تفکرات روشنفکرانه و نیک سرشتی و بی‌آلایشی در عهد ناصرالدین‌شاه مشهور بود (براون، ۱۳۳۸: ۷۶۹). او به سبب تسلطش در هر دو حوزه دین و عرفان لقب ذوالریاستین گرفت. او همچنین، به جهت داشتن پایگاه مردمی قوی، اقداماتی به سبک نوین و غربی انجام داد. از جمله این اقدامات، تأسیس اولین مدرسه به سبک جدید، در ابتدای عصر ناصرالدین شاه در شیراز بود (شعله، ۱۳۸۵: ۱۱۰). عملکرد وفاعلیشاه پیش از به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه، بیشتر متوجه امور فرهنگی و اجتماعی بود و تحرکات سیاسی او و فرقه‌اش بیشتر معطوف به بعد از به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه است.

شعبه‌ی مونس‌علیشاهی به سبب شرکت فعال در هواداری از انقلاب مشروطه، از سایر شعبه‌ها متمایزتر بود. این شعبه نسبت به دیگر شعب نعمت‌اللهیه، انقلابی‌تر و البته

در جهت‌گیری سیاسی او در جریان انقلاب مشروطه هم مؤثر واقع شد. هیچ کدام از شعبه‌های دیگر نعمت‌اللهیه در بین علمای برجسته شیعه، این اندازه مورد تنفر نبودند. لذا محتمل است که حاج ملاسلطانعلی گنابادی نمی‌توانست با جهت‌گیری سیاسی، در جریان مشروطه، دست به خطر بزند و احیاناً پایگاه حکومتی و به تبع آن مردمی خویش را نیز از دست بدهد؛ از این رو، تصمیم گرفت که در جریان حوادث منجر به مشروطه و بعد از آن، مشی بیطرفانه‌ای در پیش گیرد و مطابق چنین جهت‌گیری، هنگامی که از او درباره این حادثه سؤال کردند و نظرش را جویا شدند در پاسخ گفت: «ما... مطیع امر دولت می‌باشیم، خواه مشروطه باشد و خواه مستبد» (خسروپناه، ۱۳۸۴: ۷). بدون تردید، حمایت یا مخالفت شخصیت برجسته‌ای مانند حاج ملاسلطانعلی گنابادی از مشروطه، می‌توانست در جهت‌گیری سیاسی خیل عظیم هواداران او مؤثر باشد. اما به واقع حاج ملاسلطانعلی گنابادی، هم به علت قرار گرفتن در روستایی کوچک به نام گناباد و هم به دلیلی جنس و سنخ مریدان و هوادارانش، بدون تردید نمی‌توانست نگاه آگاهانه نسبت به مشروطه داشته باشد. گنابادیه بر خلاف صفی‌علیشاهی که بیشتر از هواداری و حمایت شاهزادگان، اشراف قاجار، تحصیل‌کرده‌ها و روشنفکران برخوردار بود، در میان صنعت‌گران، کسبه‌ی خرده‌پا و اصناف، هواداران و مریدان بسیاری داشت (الگار، ۱۳۵۶: ۵۷). خود او در باب نداشتن اطلاع کافی از مسئله مشروطه و حکومت می‌گوید: «ما یک نفر زارع دهاتی درویشیم و نمی‌دانیم مشروطیت یا استبداد چه معنی دارد و این چنین کاری نداریم» (خسروپناه، ۱۳۸۴: ۷). لذا در جریان مشروطه حاج ملاسلطانعلی گنابادی نه در عمل و نه در نظر تحرک و حرکتی انجام نداد و همانطور که خودش گفته بود فقط شاهد رویدادها ماند تا این که در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م و پس از نزدیک ۳۴ سال رهبری

عده‌ای از علما، از جمله حاج علی آقا ذوالریاستین بود؛ با این نیت که به حزب جلوه مذهبی دهند تا بتوانند از نفوذ و ایمان مردم به معتقدات مذهبی، برای مبارزه در مشروطه‌طلبی استفاده کنند (شعله، ۱۳۸۵: ۱۱۳). اعضای انجمن به قرآن سوگند یاد کردند که در حفظ مجلس شورای ملی و اساس مشروطیت از فداکاری جان دریغ نمایند (بشیری، ۱۳۶۲: ۳۷۱). حاج علی آقا ذوالریاستین به ریاست انجمن انتخاب شد (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۳: ۸۹) و جلسات انجمن نیز به طور مرتب در خانه وی تشکیل می‌شد (امداد، ۱۳۸۷: ۵۱۳). از جمله اقدامات قابل توجه انجمن اسلامی شیراز، برگزاری جلسات و اجتماعات با حضور طبقات مختلف مردم بود؛ این مجالس نقش فزاینده‌ای در تبیین و معرفی مبانی حکومت مشروطه و آزادی داشت. این انجمن با حضور اکثریت اعضاء خود، هفته‌ای دو بار جلساتی درباره لزوم استقرار حکومت قانون و مشروطه برگزار می‌کرد که به قول گزارش روزنامه مظفری: «این رشته بیدارکنندگان امت و هوشیار نمایندگان ملت متصل بود» (مظفری، ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق: ۶، شماره ۱۰). برگزاری چنین اجتماعات آگاهی بخشی، طبقات مختلف شیراز را با مفاهیم سیاسی - اجتماعی تازه‌ای آشنا کرد و به سرعت شکل‌های سیاسی و صنفی جدید پا به عرصه جنبش مشروطه فارس گذاشتند. انجمن‌هایی مانند ناموسییه، دانش، اتحادیه از این قبیل بودند (اخوت شیراز، ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ق: ۱، شماره ۲). حاج عبدالحسین ذوالریاستین، ملقب به مونس - علیشاه، که جانشینی قطبیت پدر را نیز در شیراز داشت، بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، روزنامه‌ای به نام احیاء منتشر کرد که مبلّغ افکار آزادی‌خواهانه بود (شعله، ۱۳۸۵: ۱۱۵). وفاعلیشاه به منظور تقویت هر چه بیشتر جبهه آزادی‌خواهان، از آیت‌الله حاج سید عبدالحسین لاری دعوت کرد تا به شیراز بیاید و پشتیبان مجلس و مشروطه‌خواهان گردد. او نیز در اسرع وقت، لیک گفته

به همان میزان مردمی‌تر نیز رفتار کرد. برخلاف انجمن اخوتی‌ها که هواداری از مشروطه را تا جایی دنبال کردند که جایگاهشان در بدنه و ساختار حکومت تضعیف نشود، مونس علیشاهی‌ها به جهت برخوردار نبودن از پست و مقام دولتی، این دغدغه را نداشتند و لذا به همین سبب هم بسیار انقلابی‌تر و با توان صد در صدی به جریان هواداری از انقلاب مشروطه پیوستند. در واقع عملکرد فرقه مونس علیشاهی دقیقاً بر خلاف کوثرعلیشاهی که در ادامه می‌آید و کاملاً مخالف با اصول مشروطه بود، موافق تمام و کمال آن بود. لذا آن دو شعبه را بایستی در ابتدا و انتهای خط موافقت و مخالفت کامل فرض کرد. فرق بین فرقه مونس علیشاهی و صفی علیشاهی نیز، به عنوان دو فرقه صوفیانه طرفدار مشروطیت، تفاوت در زمان ورود این دو فرقه به جریان انقلاب است. مونس علیشاهی به جهت اینکه مرکزشان در شیراز بود از آنچه که در تهران می‌گذشت چندان اطلاعی نداشتند. این در حالی بود که فرقه صفی علیشاهی با تشکیل انجمن اخوت و انجام کارهای اجتماعی و فرهنگی مختلف، خود از بسترسازان و مروجان تفکر لیبرالی در قالب مشروطیت بود. اما مونس علیشاهی همان طور که ذکر شد به دلیل حضور در شیراز، در به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه اثری نداشت هر چند در حفظ آن به جد کوشیدند. و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکردند. اولین و شاید مؤثرترین اقدام آنها در این زمینه نیز، تأسیس انجمنی به نام انجمن اسلامی بود. با آغاز سال ۱۳۲۵هـ/ق/۱۹۰۷م، اختلاف میان محمدعلی شاه و مجلس و مشروطه‌خواهان افزایش یافت و لزوم حفظ مشروطه با تمامی وجود حس می‌شد. لذا حاج علی آقا ذوالریاستین که از طرفداران مشروطیت و آزادی‌خواهی بود (نیر شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۰۲/۱) به همراهی تعداد زیادی از علما، تجار و سایر طبقات در شیراز، اقدام به تشکیل انجمن اسلامی نمودند (بشیری، ۱۳۶۲: ۳۸/۱). انتخاب این اسم به دلیل شرکت

اسلامی به ریاست حاج علی آقا ذوالریاستین، توانست نظم و آرامش را در شهر ایجاد کند (رضازاده‌ملک، ۱۳۷۷: ۱۲۴). اما با به توب بستن مجلس در تهران، حکومت مستعجل او به پایان رسید و محمدعلی شاه، آصف‌الدوله را به جای وی گمارد. انتصاب حاکم جدید شیراز، بازگشت دوباره‌ی خاندان قوام‌الملک به شیراز را به فرمان شخص محمدعلی شاه در پی داشت. پسران قوام‌الملک که از مشروطه‌خواهان، کینه به دل داشتند، با تمامی وجود به دشمنی با آنها پرداختند. در این مبارزه، به ویژه حاج سید عبدالحسین لاری و مردم لارستان صدمه خوردند. حاج سید عبدالحسین لاری، یار همیشگی حاج علی آقا ذوالریاستین، پس از به توب بستن مجلس، سلطنت محمدعلی شاه را غیر مشروع اعلام کرد و فتوا داد که مردم نباید به مأموران دولتی مالیات دهند (وثوقی، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۳۷). به همین سبب، ساکنین شهرستان لار در سال ۱۳۲۷/ق ۱۹۰۹م، توسط قوامی‌ها به بهانه‌ی مبارزه با آیت‌الله حاج سید عبدالحسین لاری، قتل‌عام شدند و غارت اهالی آن شهر تا شانزده روز ادامه یافت و موجی از خشونت تمام شهر را فراگرفت (شفیعی‌سروستانی، ۱۳۸۳: ۱۵۲). در آن روزها، حاج علی آقا ذوالریاستین به همراه تعدادی از مردم، در اعتراض به این فجایع، در کنسول-گری انگلیس متحصن شدند و روز بعد، بازاریان شیراز، با بستن بازار در مساجد حاضر شدند (بشیری، ۱۳۶۲: ۵۶۹/۳). خبر این تحصن به خارج از ایران رسید و موجب اعتراضات شدید مراجع نجف و ایرانیان خارج از کشور شد؛ لذا نیروهای قوام‌الملک، به دنبال این اعتراضات گسترده مجبور به بازگشت به شیراز و ترک اشغال لارستان شدند (همان‌جا). قضیه لارستان با دخالت حاج علی آقا ذوالریاستین تمام شد؛ اما مبارزه‌ی عملی و نظری او با استبداد صغیر و حامیانش همچنان ادامه داشت. حاج‌علی آقا و یارانش در راستای مبارزه نظری با استبدادطلبان، در پاسخ تلگرافی که شیخ فضل‌الله‌نوری و

به شیراز آمد و حزبی به نام انصار تشکیل داد (امداد، ۱۳۸۷: ۵۱۹). به همان میزان که جبهه آزادی‌خواهان با تلاش رئیس فرقه مونس علیشاهی تقویت می‌شد، محمدعلی شاه هم در صدد تقویت حامیان خویش بود و لذا قوام‌الملک را به منظور تضعیف موضع مشروطه‌خواهان، به شیراز گسیل داشت. هنگامی که قوام‌الملک سوم که از ملاکین متعددی و از بدخواهان مشروطیت بود و مردم فارس او را دشمن خویش می‌شمردند (آدمیت، ۱۳۵۵: ۳۵۴) به فرمان محمدعلی شاه به شیراز آمد، مطابق مأموریت خویش، در برابر انجمن‌های شکل گرفته در شیراز و به ویژه انجمن اسلامی، به عنوان قدرتمندترین انجمن، به توطئه و کارشکنی دست زد (وثوقی و کمالی سروستانی، ۱۳۷۷: ۱۱). سران انجمن اسلامی هم که از نیت شوم او باخبر، بودند هم قسم شدند که در راه استقرار و دفاع از مشروطیت و مقابله با مستبدینی چون قوام‌الملک سوم هم پیمان باشند (استخر، ۱۸ اسفند ۱۳۲۸ ش، ش ۱۳۱۵). در جریان این رویارویی مشروطه‌خواهان با مستبدین در فارس به ویژه شیراز، که دشمنی بیش از پیش خاندان قوام‌الملک را در پی داشت، انجمن اسلامی همراه به مردم آزادی‌خواه شیراز، در تلگراف خانه متحصن و خواستار عزل قوام‌الملک سوم شدند (شفیعی‌سروستانی، ۱۳۸۳: ۱۰۰). در جریان این تحصن، کراماتی به حاج علی آقا ذوالریاستین منتسب کرده‌اند؛ از جمله این که در جریان تحصن که بیم حمله قوامی‌ها و فروپاشیدن جمعیت می‌رفت، و فاعلیشاه در آن محل حلقه ذکری دایر کرده بود و درست در حین برپایی این حلقه ذکر، تلگرافی از تهران مبنی بر احضار قوام‌الملک و فرزندانش به شیراز مخابره می‌شود و همگان آن را از کرامات شیخ صوفیه می‌پندارند (نیر شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۱۲). در هنگام به توب بستن مجلس، ظل‌السلطان حاکم شیراز بود. او که در اواخر صفر ۱۳۲۶/ق ۱۹۰۸م وارد شیراز شده بود با همکاری انجمن ایالتی و انجمن

نظام مشروطه، تأسیس شعبه حزب دموکرات در فارس بود. در سال ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م حیدرخان عمو اوغلی که از سوی حکومت سپهدار به خارج از ایران تبعید شده بود در سر راه خود به هندوستان، در شیراز، به خانه حاج علی‌آقا ذوالریاستین وارد شد، چند روزی در آنجا ساکن بود و «با موافقت و کوشش حاج علی‌آقا حزب دموکرات فارس را با شرکت جمعی از آزادی خواهان معروف شیراز بنیان گذاشت» (امداد، ۱۳۸۷: ۵۳۶). لذا بعد از پیشرفت مشروطه، انجمن اسلامی جای خود را به حزب دموکرات و حزب اعتدال داد و سیستم دو حزبی معمول گردید (شعله، ۱۳۸۵: ۱۱۴). حاج علی‌آقا ذوالریاستین و پسرش از اجزای اصلی این حزب در شیراز بودند (نیرشیرازی، ۱۳۸۳: ۱۷۰). این حزب در آن ایام قدرت و نفوذ بسیاری پیدا کرد و حاج علی‌آقا ذوالریاستین و پسرش بر ضد مخبرالسلطنه - حاکم وقت فارس - که گهگاه مخالف‌هایی با دموکرات‌ها می‌کرد، تلگراف‌هایی را به تهران ارسال می‌کردند (هدایت، ۱۳۶۱: ۲۷۶). بنابراین، حاج مخبرالسلطنه هدایت با حزب به مخالفت برخاست و چون نتوانست به مقصود خود برسد، در مقابل، حزب اعتدال را برپا کرد (نیرشیرازی، ۱۳۸۳: ۱۷۰).

از آخرین اقدامات حاج علی‌آقا ذوالریاستین در دفاع از مشروطیت و کیان ملی، اقدام به تهیه سپاهی برای جنگ علیه انگلستان بود. پس از شهادت رییس علی‌دلواری در جنگ علیه انگلیسی‌ها، حاج علی‌آقا ذوالریاستین و پسرش حاج عبدالحسین مونس‌علیشاه که مانند پدر، از اعضای اصلی حزب دموکرات فارس و جزو هیئت مرکزی بود (رکن‌زاده آدمیت، ۱۳۴۰: ۵۷۵/۴) لباس نظام پوشیدند و در مسجد نو، مشق سربازی می‌کردند تا برای جبهه جنگ علیه انگلیسی‌ها، به دلوار بروند (امداد، ۱۳۸۷: ۶۶۳). با اینکه حاج علی‌آقا در اثر کسالت موفق نشد که همراه اردو به دلوار برود، ولی

علمای مشروعه‌خواه دیگر در مذمت مشروطه و حمایت از محمدعلی شاه به شیراز مخابره کرده بودند، پاسخی بدین مضمون نوشتند: «جنابان حاجی شیخ فضل‌الله‌نوری، میرزا ابوطالب زنجانی و سید علی‌آقا یزدی: تلگرافی که ناشی از اغراض شخصی و هوای نفس و عدم رضایت جانب ملت مظلوم و وطن عزیز و مساعدت با ارباب غرض و فساد و اصحاب ظلم و استبداد بود رسید، گویا چنین گمان کرده‌اید که این اجتماعات و تلگرافات فتنه‌انگیز، با این بیداری ملت و امتحان طبیعی جلوگیری مقاصد مقدسه مشروطیت می‌شود، به خدای متعال قسم است که خیالی است محال» (براون، ۱۳۳۸: ۵۵۳) پس از عبارات دیگر که توصیه و تأکید بر اتفاق و اتحاد می‌کند، در ادامه می‌نویسند: «ما ملت مشروطه‌خواه فارس در حفظ این اساس از هیچ گونه فداکاری مضایقه نکرده، تا آخرین قطره خون حاضریم» (براون، ۱۳۳۸: ۵۵۳). در هنگام فتح تهران، مردم فارس و به ویژه اهالی شیراز و از جمله حاج علی‌آقا ذوالریاستین به دلیل اشتغالات فراوان توجه چندانی به تحولات مرکز نداشتند و صرفاً به حوادث داخلی سرگرم بودند. در گيرودار روزهای پس از فتح تهران تعدادی از علماء و تجار به رهبری حاج علی‌آقا ذوالریاستین در تلگراف‌خانه متحصن شده، اعتراض خود را به انتخاب علاءالدوله که با قوامی‌ها ارتباط نزدیک داشت، در تلگرافی به سپهدار اعظم (نخست وزیر) بدین شرح اعلام کردند: «گویا آن ذوات مقدسه از سابقه ارتباط معزی‌الیه [علاءالدوله] با قوام و قوامیان بی‌خبرند... [ملت] استدعا دارند که حکوت جناب علاءالدوله را به حکومت مقتدر بی‌طرف تغییر دهید» (کرمانی، ۱۳۶۲: ۵۲۰/۵). سرانجام انعکاس اوضاع متشنج شیراز و اعتراضات نسبت به حکمرانی علاءالدوله، دولت را از انتصاب واعزام او منصرف کرد و سهام الدوله به عنوان حکمران جدید معرفی شد (شفیعی سروسستانی، ۱۳۸۳: ۱۵۶). اقدام دیگر شیخ طریقت مونس‌علیشاهی در پاسداری از ارزش‌های

نخستین و بزرگترین محرک تشکیل اردوی مجاهدین شیراز علیه انگلیسی‌ها بود (امداد، ۱۳۸۷: ۶۶۳).

کوثرعلیشاهی و انقلاب مشروطه

سلسله کوثرعلیشاهی تا سال ۱۲۹۶ق/۱۸۷۹م، به رهبری جنت‌علیشاه به حیات خود ادامه داد. بعد از درگذشت جنت‌علیشاه بار دیگر در جانشینی اختلاف رخ داد و سلسله کوثرعلیشاهی هم خود به دو شاخه تبدیل شد. یکی از مشایخ جنت‌علیشاه به نام آقا محمدتقی متقی خوبی، ملقب به صمدعلیشاه (م. ۱۳۳۲هـ ق/۱۹۱۴م)، دعوی خلافت کرد و در چاله میدان تهران، خانقاهی دایر کرد و عده‌ای از پیروان جنت‌علیشاه را به دور خود جمع آورد. این شاخه از کوثرعلیشاهی، در تهران به فعالیت خود ادامه داد و به جهت زهد و سلوک درونی و رفتار کاملاً محتاطانه، از تعرض بدخواهان طریقت به دور ماند و در جریان مشروطه هم در منابع نامی از آنها برده نشده است. از جانب دیگر، هم حاج آقا محمدباقر، ملقب به مجذوب‌علیشاه مراغه‌ای و مشهور به حاج کبیر آقا به عنوان تنها جانشین منصوب از طرف جنت‌علیشاه در مراغه به سرپرستی امور پیروان جنت‌علیشاه پرداخت (همایونی، ۱۳۵۸: ۱۱۵). او از سوی تمامی درویشان نعمت‌اللهیه شمال غرب ایران، قطب کامل شناخته می‌شد؛ ولی با این همه، تعداد مریدان رسمی‌اش چندان زیاد نبود و تنها هزار و پانصد درویش دست ارادت به او داده بودند (اوبن، ۱۳۶۲: ۱۲۷). وی بیست و هفت سال با آرامش و احترام در مسند خود باقی ماند و در سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م در گرم‌ماگرم انقلاب مشروطه در شهر مراغه درگذشت (مروارید، ۱۳۷۲: ۶۹۰). در مخالفت این فرقه و شخص حاج کبیر آقا با مشروطه‌خواهان جای تردیدی نیست. ایشان از روز اول، با اصول مشروطیت مخالف بودند و مردم

را هم تحریک می‌کردند که مجاهدین را مورد بدگویی و اهانت قرار دهند (امیرخیزی، ۱۳۵۶: ۳۰۷). در یافتن دلایل مخالفت ایشان با مشروطه، باید به آن سه عامل یاد شده توجه داشت. ابتدا باید به این نکته توجه داشت که مریدان و هواخواهان حاج کبیر آقا، بر خلاف مریدان ظهیرالدوله، نه از طبقه تحصیل کرده و روشنفکر و آشنا به مرام‌های آزادی‌خواهی بودند و نه تعدادشان قابل قیاس با مریدان انجمن اخوت بود. همان‌طور که ذکر شد، تنها هزار و پانصد درویش دست ارادت بدو داده بودند (اوبن، ۱۳۶۲: ۱۲۷)؛ از این رو به دلیل سنخ و جنس هواداران او، بی‌شک حاج کبیر آقا و مریدانش درک درستی از معنی و مفهوم مشروطه نداشتند و لذا نگرش آنها به انقلاب نمی‌توانست رویکردی براساس شناخت درست و صحیحی از مشروطه‌خواهی بوده باشد. هر چند عملکرد مجاهدین در مراغه هم علت به وجود آمدن فضای ضد مشروطه‌خواهی در آنجا شده بود. کسروی با آنکه خود از هواداران جدی مشروطه‌خواهان بود، عملکرد آنها در مراغه را نکوهش کرده، می‌نویسد: «[عده‌ای از مشروطه‌خواهان] دست از آستین در آورده آزار به مردم دریغ نمی‌گفتند، و از توانگران به هر دستاویزی پول می‌گرفتند. با آنکه دم از آزادیخواهی می‌زدند بر مردم چیرگی می‌نمودند. تو گویی شهر را با شمشیر گشاده اند از آزار و تاراج باز نمی‌ایستادند. مراغیان آنچه را از مشروطه شنیده بودند از اینان وارونه دیدند. این بود [که] زبان به گله و بدگویی باز کردند» (کسروی، ۱۳۵۶: ۸۱۷/۱). جدای از رفتارهای بد مشروطه‌خواهان در مراغه و همچنین بی‌اطلاعی شعبه کوثرعلیشاه از مشروطه، باید وابستگی و نسبت خانوادگی حاج کبیر آقا به صمدخان شجاع‌الدوله - از مخالفان سرسخت مشروطه‌خواهان - و کینه و دشمنی با میرزا محمدحسن مقدس، از روحانیون مشروطه

تعداد مریدان رسمی این سلسله خیلی محل توجه نبود؛ اما با وجود این، شخصیت حاج کبیر آقا «حتی توجه و احترام همه ارمنیان، یهودیان و اهل سنت را نیز به سوی خود جلب کرده» (اوبن، ۱۳۶۲: ۱۲۶) و لذا می‌توانست به صمدخان قدرت عمل بیشتری دهد. بنابراین به نظر می‌رسد محمدعلی شاه با علم به موارد یاد شده، صمدخان شجاع‌الدوله را به یاری عین‌الدوله فرستاد. عین‌الدوله در مأموریت خویش یعنی تصرف تبریز شکست خورد. او پس از اینکه نتوانست تبریز را تصرف کند عقب نشینی کرد، و بدین طریق پیروزی چشمگیری نصیب مشروطه‌خواهان گردید. و اکثر شهرها و از جمله مراغه به تصرف آنها در آمد. از آنجایی که حاجی کبیر آقا و مریدانش بدخواه مشروطه بودند و میان آن خانواده و پیروانشان با میرزا محمدحسن مقدس از مشروطه خواهان و یارانش، کینه و دشمنی عمیقی بود، مجاهدان به کینه‌جویی از خانواده حاجی کبیر آقا برخاسته و حاجی میرزا ابوالفضل و میرزا محمد، پسران حاجی کبیر آقا، را با گلوله زخمی کردند (امیرخیزی، ۱۳۵۶: ۳۰۷). مطمئناً تشدید ناراحتی و دشمنی مردم مراغه با مشروطه‌خواهان و پیوستن آنها به نیروی صمدخان، متأثر از بدرفتاری آنها با خانواده حاجی کبیر آقا بود که در میان ایشان از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده است. چنانکه کسروی هم به این نکته اشاره کرده می‌نویسد: «این بدرفتاری [زخمی کردن پسران حاجی کبیر آقا] دشمنی مراغیان را بیشتر گردانید» (کسروی، ۱۳۵۶: ۸۱۷/۱). وقایع رخ داده باعث گردید خانواده‌ی حاجی کبیر آقا از مشروطه‌خواهان بیشتر از همیشه کینه به دل گرفته، برادر حاجی کبیر آقا، آقا سید هدایت‌الله تلگراف‌هایی با مضمون دعاگویی و نذر برای پیروزی محمدعلی شاه بر مشروطه خواهان ارسال کند (مروارید، ۱۳۷۲: ۸۵۰). لذا این فرقه با تمام وجود، از ورود صمد خان شجاع‌الدوله که آمده بود تا ریشه

خواه، را نیز، به دلایل مخالفت ایشان با انقلاب مشروطه اضافه کرد. لازم به توضیح است که حاج کبیر آقا قبل از ارتحال خود در سال ۱۳۲۴ ق/ ۱۹۰۶م وصیت‌نامه‌ای به خط خود تنظیم و در آن فتح‌الله خان ظفر‌الدوله سردار مؤید (برادر حاج صمدخان شجاع‌الدوله که خواهرزاده‌ی او نیز بود) را جانشین خود معرفی کرد (همایونی، ۱۳۵۸: ۱۲۰). ظفر‌الدوله از مخالفان مشروطه در تهران بود و همان کسی است، که با سخن‌چینی‌های خود علیه انجن اخوت، سبب بدگمانی مظفرالدین شاه به ظهیرالدوله گردید، تا آنجا که ظهیرالدوله به حکمرانی مازندران فرستاده شد تا از تهران و انجمن اخوت به دور باشد. صمدخان، سردار مقتدر رئیس ایل مقدم مراغه و از دشمنان سرسخت مشروطیت بود. محمدعلی شاه برای سرکوب حرکت‌های مردمی تبریز و مقابله با مشروطه خواهان آذربایجان، صمدخان را به تهران احضار کرد و با مفتخر کردن به لقب شجاع‌الدوله، او را برای یاری عین‌الدوله به منظور گرفتن تبریز از دست مشروطه‌خواهان، به آذربایجان فرستاد (مرادی مراغه‌ای، ۱۳۸۴: ۳۷۹). حال چرا محمدعلی شاه، صمدخان را برای حل این مشکل انتخاب کرد، بی‌شک نباید بی‌ارتباط با تمایلات او به درویش کوثرعلیشاهی بوده باشد و این نکته‌ای است که در منابع بدان توجهی نشده است.

برادر صمدخان در زمان اعزام او به مراغه، قطب این سلسله بود و دشمنی این فرقه با مشروطه‌خواهان نیز بر کسی پوشیده نبود. بنابراین در صورت اعزام صمدخان شجاع‌الدوله، او می‌توانست علاوه بر قدرت نظامی‌گری و یاری سواران و سربازانش، از نیروی معنوی و مشروعیت‌بخشی که در واقع همان حمایت درویشان نعمت‌اللهیه به قطبیت برادرش و مردمانی که به این فرقه سر سپرده بودند نیز، بهره‌برد. هر چند

نتیجه

در بررسی و مطالعه بر روی رویکردهای سیاسی - اجتماعی شعب مختلف طریقت نعمت اللهیه، چهار مشی کاملاً متفاوت از هر یک از این طریقت به دست آمد. انجمن اخوت یا فرقه صفی‌علیشاهی به عنوان معروف‌ترین فرقه نعمت اللهیه آن دوران شناخته شده بود. اعضای این فرقه به دلیل برخورداری از موقعیت و جایگاه بالایی حکومتی و وابستگی ایشان به طبقه اشراف و شاهزاده‌گان قاجاری، انقلابی نبودند و اولویت کار فرهنگی بر امور سیاسی و لزوم اصلاحات از بالا، از سیاست‌های کلی انجمن اخوت بود. ظهورالدوله به عنوان رهبر انجمن به هیچ عنوان به انقلاب و حرکتی از طرف طبقات پایین جامعه اعتقادی نداشت؛ و تا هنگامی که جریان مشروطه‌خواهی با منافع آنها ضدیت نداشت از آن حمایت کردند و در مواقعی هم که بنابراین احساس می‌کردند کار از دست ایشان خارج شده و طبقات عامه در جریان امور قرار دارند به انتقاد می‌پرداختند؛ اما با تمام این احوال به دلیل حمایت‌هایشان از تفکر مشروطه، در جریان استبداد صغیر، خسارت‌های بسیاری دیدند. کوثرعلیشاهی‌ها که خانقاه آنها در مراغه قرار داشت از ابتداء مخالف مشروطه و مشروطه‌خواهی بودند. وابستگی آنها به مستبدین به نامداری مانند صمدخان شجاع‌الدوله، بدرفتاری مجاهدین مشروطه‌خواه در مراغه و عدم شناخت ایشان از مشروطه به دلیل هواداران عامیانه این طریقت، باعث شد که از مستبدین در برابر مشروطه‌خواهان دفاع کرده، به عنوان وزنه‌ای مشروعیت‌بخش برای اقدامات سخت‌گیرانه مستبدین علیه مشروطه‌خواهان حساب آیند. در این مبارزه حتی دو تن از فرزندان حاج کبیرآقا شیخ طریقت کشته شدند. حاج ملاسلطانعلی گنابادی به

مشروطه را قطع کند استقبال کردند و او هم به واقع از قاتلان دایی‌زادگان قصاص سختی گرفت (کسروی، ۱۳۵۶: ۸۱۸/۱). صمدخان پس از رسیدن به مراغه بیداد را آغاز کرد و نخست برای زهر چشم گرفتن، روحانی طرفدار مشروطه سید محمدحسن مقدس را با شکنجه به قتل رسانید و طرفداران مشروطه را کشت یا زندانی کرد و از صاحبان ثروت مقادیر زیادی پول گرفته و تعدادی را هم تبعید کرد (کسروی، ۱۳۵۶: ۸۱۸/۱؛ براون، ۱۳۶۱: ۷۰؛ غلامیه، ۱۳۷۸: ۱۶۲-۱۶۰). صمدخان در ادامه پیشروی خود به سمت تبریز، در طی دو جنگ، یکی در خانقاه و دیگری در سردرود که در دو فرسخی تبریز قرار داشت، مجاهدان را شکست داد و آن نواحی را تصرف کرد. بدین ترتیب، با اقدامات نظامی صمدخان و حمایت همه جانبه فرقه کوثر علیشاهی از اقدامات او، تبریز دوباره محاصره شد (کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۱۰/۴). پس از این دو شکست پی در پی، عین‌الدوله که در پی مذاکرات صلح جویانه با مجاهدان بود، وقتی که پیشروی صمدخان و حمایت قاطبه مردم مراغه و درویشان نعمت‌اللهیه را از او دید، از این کار صرف‌نظر کرد و به ادامه جنگ و شکست کامل مجاهدین و تسخیر تبریز امیدوار شد. پس از محاصره کامل تبریز توسط صمدخان و عین‌الدوله، اوضاع آن شهر روز به روز وخیم‌تر می‌شد و مردم با خوردن یونجه و علف روزگار می‌گذراندند (براون، ۱۳۳۸: ۲۹۵). همچنین عده‌ی زیادی نیز، در اثر گرسنگی و بیماری و کمبود دارو جان سپردند (جورابچی، ۱۳۲۶: ۳۸-۳۷). این اوضاع اسفناک همچنان ادامه داشت تا این که بالاخره تهران به دست آزادی‌خواهان فتح شد و تلاش‌های صمدخان و هواخواهان صوفی‌اش در ریشه‌کن کردن مشروطه و مشروطه‌خواهان به جایی نرسید.

مشروطه‌خواهی که در کانون شهرنشینی نشو و نمو یافت، به روستاها راه باریکی پیدا کرد. به هر روی، هر چهار شعبه طریقت نعمت‌اللهیه تحت تأثیر عوامل یاد شده، در جریان این رویداد مهم اجتماعی و سیاسی تاریخ ایران به نحوی شرکت جستند و عملکردهای ایشان در جریان حوادث انقلاب و فراز و فرودهای آن مؤثر بوده است.

پی‌نوشت

۱- جانشین بلافصل مست‌علیشاه و قطب سلسله مست‌علیشاهی.

منابع

الف) کتاب‌ها

- آدمیت، فریدون. (۱۳۵۵). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران: پیام.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن. (۱۳۵۶). *روزنامه خاطرات*، با مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۶۳). *چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر والآثار)*، تهران: اساطیر.
- افضل‌الملک، غلامحسین. (۱۳۶۱). *افضل‌التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- امداد، حسن. (۱۳۸۷). *فارس در عصر قاجار*، شیراز: نوید.
- امیرخیزی، اسماعیل. (۱۳۵۶). *قیام آذربایجان و ستارخان*، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی تهران.
- اوین، اوژن. (۱۳۶۲). *ایران امروز سفرنامه و بررسی‌های سفیر فرانسه در ایران*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: زوار.

دلیل در پیش گرفتن سیر و سلوکی کاملاً عرفانی و ترویج تعالیم مخالف فقه شیعه، کینه و دشمنی علمای طراز اول شیعه را نسبت به خود برانگیخت. لذا محتمل است که به جهت حفظ پایگاه حکومتی و اساساً درگیر نشدن با دو جبهه‌ی حاکم و عالمان دین، در جریان انقلاب مشروطه اعلام بی‌طرفی کرد؛ هر چند نباید از عدم اطلاع او و مریدانش که اکثریت از طبقات پایین جامعه بودند، نسبت به معنای مشروطه غافل ماند. سلسله مونس‌علیشاهی هر چند در جریان به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه فعالیتی نداشت؛ اما در حفظ و حراست از آن تلاش وافر کردند. اولین و شاید مؤثرترین اقدام آنها برای حفظ مشروطه، تأسیس انجمنی به نام انجمن اسلامی بود. مبارزه با خاندان قوام‌الملک که از بدخواهان حکومت مشروطه و طرفداران محمدعلی میرزا بودند، از اقدامات اساسی انجمن اسلامی به ریاست حاج علی‌آقا ذوالریاستین بود. برگزاری جلسات و اجتماعات با حضور طبقات مختلف مردم که نقش فزاینده‌ای در تبیین و معرفی مبانی حکومت مشروطه و آزادی داشت، تشکیل تحصن‌ها و بست‌نشینی‌های گوناگون به منظور طرد مستبدین از شیراز و برپایی جلسات نیز، از اقدامات این فرقه بود.

در آخر باید اشاره کرد که از بین چهار طریقت یاد شده، به نظر می‌رسد آن دو طریقتی که مرکز و خانقاهشان در شهرهای بزرگ قرار داشت؛ یعنی طریقت صفی‌علیشاهی و مونس‌علیشاهی کاملاً موافق با مشروطه گام برداشتند و این در حالی بود که آن دو طریقت دیگر که در شهرهای کوچک تمرکز داشتند یا به مخالفت برخاستند و یا در جریان انقلاب شرکت نجستند. بی‌شک، این امر هم، متأثر از فضای سیاسی - اجتماعی متفاوت بین شهرهای بزرگ و شهر و روستاهای کوچک است. در واقع فکر آزادی و حرکت

- براون، ادوارد. (۱۳۲۷). **تاریخ مطبوعات و ادبیات در ایران**، ترجمه‌ی عباسی، تهران: کانون معرفت.
- _____ (۱۳۳۸). **انقلاب ایران**، ترجمه احمد پژوه، چاپ دوم، تهران: کانون معرفت.
- _____ (۱۳۶۱). **نامه‌هایی از تبریز**، ترجمه حسن جواد، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار تهران.
- بهبهانی، محمدعلی. (۱۴۱۲ق). **خیراتیه**، به تحقیق سید مهدی روحانی، قم: انصاریان.
- تفرشی حسینی، احمد. (۱۳۵۱). **روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران**، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- جورابچی، محمدتقی. (۱۳۲۶). **حرفی از هزاران کاندید عبارت آمد**: وقایع تبریز و رشت ۱۳۳۰-۱۳۲۶، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- دیوان بیگی شیرازی، احمد. (۱۳۶۵). **حدیقه الشعراء**، با تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: زرین.
- رائین، اسماعیل. (۱۳۵۷). **فراموشخانه و فراماسونری در ایران**، تهران: امیرکبیر.
- رضازاده ملک، رحیم. (۱۳۷۷). **انقلاب مشروطه ایران**؛ به روایت اسناد وزارت خارجه انگلیس (کتابهای آبی)، تهران: مازیار و معین.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین. (۱۳۴۰). **دانشمندان و سخن‌سرایان فارس**، تهران: بی‌نا.
- شعله، ارسطو. (۱۳۸۵). **انقلاب مشروطیت در فارس**، شیراز: ادیب مصطفوی.
- شفیعی سروستانی، مسعود، (۱۳۸۳). **فارس در انقلاب مشروطیت**، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- شیبانی، بصیرالملک. (۱۳۷۴). **روزنامه خاطرات**، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریا گشت، تهران: دنیای کتاب.
- شیروانی، زین‌العابدین. (۱۳۴۸). **حدائق السیاحه**، بی‌جا: مهرآئین.
- صفایی، ابراهیم. (۱۳۴۴). **رهبران مشروطه**، تهران: جاویدان.
- صفی‌علیشاه، میرزا حسن. (بی‌تا). **بحرالحقایق به انضمام میزان المعرفه**، تهران: کتابخانه سنائی.
- صفی‌علیشاه، محمد حسن میرزا. (۱۳۳۶). **دیوان**، تهران: مطبع صفی‌علیشاه.
- ظل‌السلطان، مسعود میرزا. (۱۳۶۸). **خاطرات ظل السلطان**، تهران: اساطیر.
- ظهیرالدوله، علی بن محمد ناصر. (۱۳۶۷). **خاطرات و اسناد ظهیرالدوله تاریخ صحیح بی دروغ**، به کوشش ایرج افشار، تهران: زرین.
- غلامیه، مسعود. (۱۳۷۸). **حاجی صمد خان شجاع‌الدوله و رژیم مشروطه**، تهران: نشر اوحدی.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام. (۱۳۶۲). **تاریخ بیداری ایرانیان**، چاپ چهارم، تهران: آگاه.
- کسروی، احمد. (۱۳۵۶). **تاریخ مشروطه ایران**، تهران: امیرکبیر.
- الگار، حامد، (۱۳۵۶). **دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجاریه**، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- محیط‌مافی، هاشم. (۱۳۶۳). **مقدمات مشروطیت**، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، زیر نظر ایرج افشار، تهران: فردوسی و علمی.
- مدرس، محمد علی. (۱۳۴۹). **ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب**، تبریز: کتابفروشی خیام.
- مدرس‌چهاردهی، نورالدین. (۱۳۸۲). **سلسله‌های صوفیه ایران**، تهران: علمی و فرهنگی.
- مرادی مراغه‌ای، علی. (۱۳۸۴). **عبور از استبداد مرکزی**، تهران: اوحدی.

ج) اسناد

- کتاب آبی. (۱۳۶۲). اسناد وزارت خارجه انگلیس، به کوشش احمد بشیری، تهران: نشر نو.

د) روزنامه‌ها

- مظفری، روزنامه سال ۱۳۲۵ق.
- اخوت شیراز، روزنامه سال ۱۳۲۶ق.
- استخر، روزنامه سال ۱۳۲۸ق.

- مرسلوند، حسن. (۱۳۷۸). **حاج شیخ هادی نجم‌آبادی و مشروطیت**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مروارید، یونس. (۱۳۷۲). **مراغه**، تهران: یونس مروارید.
- معیرالممالک، دوستعلی خان. (۱۳۶۱). **رجال عصر ناصری**، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ملک‌المورخین، عبدالحسین خان. (۱۳۸۶). **مرآت الوقایع مظفری**، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: میراث مکتوب.
- نایب شیرازی، محمد معصوم. (۱۳۴۵). **طرائق الحقائق**، تصحیح محمد جعفر محبوب، بی‌جا: بارانی.
- نیر شیرازی، عبدالرسول. (۱۳۸۳). **تحفه نیر**، تصحیح و توضیح محمد یوسف نیری، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- هدایت، رضا قلی خان. (۱۳۸۵). **تاریخ روضه‌الصفای ناصری**، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- هدایت، مهدی قلی خان. (۱۳۶۱). **خاطرات و خطرات**، تهران: کتابفروشی زوار.
- همایونی، مسعود. (۱۳۵۸). **تاریخ سلسله‌های طریقت نعمت‌اللهیه در ایران**، تهران: مکتب عرفان ایرانی.
- وثوقی، محمدباقر. (۱۳۸۳). **آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری و جنبش مشروطه خواهی**، تهران: مرکز اسناد و انقلاب اسلامی.
- وثوقی، محمدباقر و کمالی سروسستانی کورش. (۱۳۷۷). **نگاهی به تحولات فارس در آستانه انقلاب صغیر**، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

ب) مقالات

- خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۸۴). «تحلیلی بر جریانهای فکری و فرهنگی معاصر»، **زمانه**، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، صص ۱۳-۳.

